

# ترجمه ابوریحان بیرونی از کتاب پاتانجل

نوشته هلموت ریتر\* خاورشناس بزرگ آلمانی

نخستین کتاب که در باره اقوام و ادیان هند نوشته شد از مردی بود که یحیی بن خالد برمکی اورا برای آوردن عقاقیر آن دیار گسیل داشته و هم خواسته بود تا کتابی پیرامون ادیان آنان گرد آورد. این مرد کتابی نوشت که آنرا ابن ندیم مؤلف کتاب الفهرست به خط یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف عرب دیده بوده و فصولی از آنرا در کتاب خود الفهرست نقل کرده است. البته توجه برمکیان نسبت به ادیان هند شکفت انگیز نیست، زیرا نیای آنان کاهن نوبهار بلخ بود. و این نوبهار نام دیری در جوار بلخ است. پس سلاله برمکیان به کیش بت پرستی قریب العهد بوده است.

بخشی از این کتاب را ابن خردادبه در کتاب المسالك، که به سال ۲۳۲ هـ. آنرا پرداخته، نقل کرده است و محمد بن احمد جیهانی وزیر احمد بن نصر سامانی نیز به نقل از ابن خردادبه همانرا در کتاب خود الممالك والمسالك آورده

است.

این کتاب به هفت جلد برمی- آمد که جملگی از میان رفته است و بجز منقولاتی پراکنده که مطهر- بن طاهر مقدسی در کتاب البدء والتاریخ و گردیزی در زین الاخبار (تالیف در حدود ۴۴۰ هـ.) و شرف- الزمان طاهر مروزی در مناقع- الحیوان، که بخشی از آنرا پروفیسور مینورسکی بچاپ رسانیده، آورده اند چیزی از آن در دست نیست.

جیهانی به گردآوری اخبار ملل غیر مسلمان ترك و چین و هند بسیار آزمند بود. به روم و چین و هند نامه ها می فرستاد و از آداب و سنن این ملل جستجوها می کرد. کسانی را که از ایسن نواحی می آمدند نزد خویش می- خواند و با آنان درباره خراج، راهها، و امور مربوط به سیاست کشورشان پرس و شنود می داشت و آنچه را می شنید در کتاب خویش می نوشت.

دیگر از این دست کتب کتاب

المقالات از محمد بن شداد بن عیسی معروف به زرقان است. این زرقان مردی معتزلی و شاگرد نظام بود و در اواسط سده سوم در گذشته است. کتاب او نیز جز قسمتهای مختصری از آن که متأخران در آثار خود نقل کرده اند از میان رفته است؛ مانند منقولات حسن بن موسی نوبختی (متوفی حدود ۳۰۰ هـ.) نویسنده کتاب الآراء والدیانات که قسمت های باقی مانده این کتاب را در آغاز کتاب فرق- الشیعه بچاپ رسانیده اند.

از کسانی که در قرن سوم پیرامون ادیان هند به تألیف کتاب پرداخته اند ابوالعباس ایرانشهری استاد طبیب مشهور محمد بن زکریا رازی (۳۱۳ هـ.) است. بیرونی در مقدمه کتاب تحقیق ماللهند پس از نقد کتابهایی که درباره آراء و دیانات نوشته شده بوده است از ایرانشهری چنین یاد می کند:

«فما وجدت من اصحاب کتب المقالات احداً قصداً للحکایة المجردة

\* Prof. H. Ritter

من غیر میل و لامداهنه سوی ابی العباس الایرانشهری اذلم یکن من جمیع الادیان فی شیء، بل منفردا بمخترع یدعو الیه. و لقد احسن فی حکایة ما علیه الیهود والنصارى و ما تضمنه التوراة و الانجیل، و بالغ فی ذکر المانویة و ما فی کتبهم من خبر الملل المنقرضة، و حین بلغ فرقه الہند و السمنیہ طاش سہمہ عن المہدف و صاب فی آخره الی کتاب زرکان و نقل ما فیہ الی کتاب، و ما لم یقل منه فکانہ مسموع من عوام ہاتین الطائفین»<sup>۱</sup>

آنگاہ خود ابوریحان با کتاب تحقیق ماللہند خویش در این راہ سرآمد جملہ متقدمان می گردد و با دانش سرشار و باریک بینی و مباحث عمیق علمی خویش کہ پیش از او کس بدین قدر اندر راہ نیافتہ بود بر ہمگان برتری می یابد.

بیرونی در سال ۴۰۸ھ. پس از کشتہ شدن آخرین پادشاہ خوارزم بہ پایتخت محمود آمد. بیرونی خود اہل خوارزم و خوارزمی زبان بود. این زبان ایرانی تاچندی پیش ناشناخت مانده بود تا آنکہ دانشمند ترک زکی ولیدی طوغان ترجمہ خوارزمی کتاب مقدمہ الادب زمخشری را کہ زمخشری ہم اہل خوارزم بودہ است - یافت. اما این زبان در بیان مطالب دقیق علمی نمی توانست مانند زبان عربی برای ابوریحان کارآمد باشد، چنانکہ خود در کتاب الصیدنہ گوید:

«والی لسان العرب نقلت العلوم من اقطار العالم فازدانت وحلت فی الافئدة... و ان کانت کل امة تستحلی لغتہا التی الفتہا و اعتادتہا، و اقیس هذا بنفسی، و ہی مطبوعہ بلغة لوخلد بہاعلم لاستغرب استغراب البعیر علی المیزاب والزرافة فی العراب»<sup>۲</sup>

ہنگامی کہ بیرونی بہ غزنین رفت حملہ محمود غزنوی بہ سرزمین ہند برای او افق تازہ ای گشود. زبان ہندی را فرا گرفت و آثاری از این زبان بہ زبان عربی ترجمہ کرد. و ہمہ کوشش های او در این زمینہ از روی خلوص علمی بسی آرایش ہرگونہ غرض یا دشمنی یکی بودہ است. یعنی بیرونی از آن دانشمندان راستینی بود کہ از برداختن بکار علم انگیزہ ای جز آز و نیاز دانش اندوزی و راہ یافتن بہ حقیقت نداشت.

گوئی راہ خویش را از گفتہ کسانی می جست کہ می گفتند «قولوا الحق ولو علی انفسکم» چنانکہ در مقدمہ کتاب ماللہند گوید: «ففعلتہ غیر باہت علی الخصم و لامتخرج من حکایة کلامہ و ان باین الحق استطیع سماعہ عند اہلہ»، و ہمین صداقت و ہوشمندی سرشار بود کہ بیرونی را در زمرہ یکی از بزرگترین دانشمندان جہان درآورد. وی در مقدمہ کتاب ماللہند می گوید:

«و کنت نقلت الی العربی کتابین احدهما فی المبادی وصفة

الموجودات و اسمہ سانک و الآخر فی تخلص النفس من رباط البدن و یعرف بباتانجل، و فیہا اکثر - الاصول التی علیہا مدار اعتقادہم دون فروع شرائعہم، و ارجو ان هذا الكتاب فی ماللہند ینوب عنہما و عن غیرہما فی التقرير و یؤدی الی الاحاطة بالمطلوب بمشیئة - اللہ»<sup>۳</sup>

ولی ترجمہ او از کتاب سامیکا یا از میان رفتہ یا ہنوز بر آن دست نیافتہ ایم.

ترجمہ پاتانجل را پروفیسور لوئی ماسینیون در یکی از مجموعہ - های کتابخانہ کوپرولو در استانبول یافت. ۴ سپس من بدان کتابخانہ رفتم و مجموعہ را نگریستم، مجموعہ ای بس بزرگ بود کہ ہفتاد و اندی رسالہ در بر داشت کہ برخی از آنها از جملہ نسخ نادر و با اہمیت بشمار می آید و امیدوارم بزودی چیزی در معرفی آنها بنویسم. متأسفانہ وضع آن مجموعہ خوب نیست، برگہ های بس نازک و شکنندہ است و بسیاری از اوراق آن فرو شکستہ است بخصوص در زیر صفحات. باری، کتاب پاتانجل را رونویسی کردم و سپس از آن عکسبرداری کردم. بدیہی است کہ نسخہ ای آن چنانی پارہ و موریانہ زدہ بود. خط متن نیز فارسی بسیار ریز است کہ در پارہ ای از مواضع خوانا نیست، کم نقطہ ہم هست. از اینرو من مدعی نیستم کہ در خواندن کلیہ



کلمات راه صواب پیموده باشیم.  
**پاتانجل کیست؟**

پاتانجل نویسنده‌ای هندی است که به تخمین کتابشناسان در حدود سده سوم پس از میلادی می‌زیست. البته این یک زمان تقریبی است زیرا مردم هند پیش از هر ملتی از فن تاریخ‌نویسی بدورند و بدان التفاتی نمی‌ورزند از اینرو تعیین تاریخ دقیق تالیف یک کتاب هندی برآستی دشوار است. نام کتابی که پاتانجل نوشت «جوکاسوترا» است. جوکا نزد هندیان نوعی زهد و تصوف است که جوکی را به انجام کارهای شگفت‌افزا مانند برشدن به هوا، حرکت دادن اشیاء از فاصله دور، و مدفون ساختن خود در مغاک قادر می‌سازد. اما مقصود آنها فی‌الواقع انجام دادن این کارهای شگرف نیست بلکه غرض اصلی رها ساختن نفس از زندان تن است. این مذهب البته تا اندازه‌ای با طریقه تصوف در اسلام شباهت دارد. اما میان این دو مسلک در اساس تفاوت بسیار است، زیرا آنان اهل توحید نیستند و در کار آفرینش به خدایان متعدد اعتقاد دارند، پیامبران را هم منکرند و غایت عرفان آنان «فناء فی‌الله» نیست بلکه غرض رام کردن حواس‌ظاهر و خلاص یافتن از عالم خارج و ادوار تناسخ است. پیروان این مذهب در میان خویش اصطلاحاتی دارند که کسی جز متوغلان در علوم و معارف هندی بدانها پی

معارف اسلامی

نمی‌برد، منم که در این کار دستی نداشتیم! بنابراین ناگزیر گشتم که از یک هندشناس یاری جویم. در دانشگاه فرانکفورت دانشمندی جوان است که در معارف هندی بسیار کارآمد است و هم‌اکنون دست اندر کار تطبیق و مقایسه اصل هندی کتاب با ترجمه بیرونی است و اصطلاحات هندی را با مصطلحات عربی که بیرونی در ترجمه عربی کتاب آورده برابر می‌نهد. و این امر برای بیرونی کاری دشوار بوده است زیرا گاه وی در زبان عربی مصطلحاتی را که با اصل هندی معادل افتد نمی‌یافته است و ناگزیر اصطلاحاتی را که از علوم اسلامی گرفته بوده است بکار می‌بسته و در این راه گاه مصیب بوده است و گه‌گاهی هم دچار لغزش شده. اما چنانکه دوست هندشناس من می‌گفت در بیشتر مواضع ترجمه بیرونی درست است و کمتر غلط بدان راه یافته است. اما متن اصلی هندی، متنی عجیب است و از متونی است که آنها را «سوترا» می‌نامند. یعنی متونی خاص حفظ کردن و بیاد سپردن که بدون شرح فهمیده نمی‌شود. در آثار عربی هم متونی منظوم یا منثور هست که بمنظور از برکردن متعلمان نوشته شده و بدون شرح و تفسیر فهمیدن آن دشوار است. اما در متون هندی پیش از متون مشابه عربی اختصار ورزیده‌اند

چندانکه متن پاتانجل آکنده‌ای از اسامی است، اسم به دنبال اسم می‌آید و در متن نه فعل است و نه حرف. بنابراین خود هندیان نیز به شرح متن نیازمندند و بدین جهت پاتانجل شرح‌های متعدد چاپی یا خطی دارد. بیرونی نیز ناگزیر از مراجعه به پاره‌ای از شروح بوده است و متن را با شرح درآمیخته. ولی در حال حاضر نمی‌توانیم به شرحی که بیرونی بعینه از آن بهره جسته است راه برسیم. دوست هند شناس من هم اکنون سرگرم جستجو در کلیه شرح‌های موجود است به امید آنکه شرحی را که بیرونی پیش چشم داشته است بازیابد. در این کار با دانشمندان هندی نیز نوشت و خواند دارد و متن عکسی شرح‌های چاپ نشده‌ای را که در کتابخانه‌های هند محفوظ است خواسته.

ترجمه بیرونی بر سبیل پرسش و پاسخ است: «قال- السائل... قال المجیب» و بر همین منوال هشتاد و هفت بار تکرار می‌گردد. اما در پایان ترجمه تعداد آنها را هزار و صد سؤال برمی‌شمارد در حالی که در ترجمه بیرونی تعداد آنها هشتاد و هفتاست. پس باقیمانده آنها کجاست؟ آیا بیرونی به اختصار گزاشیده یا رونویسگر بیشترین را فرو گذاشته یا انداخته است؟ این امر نیز بعید است، زیرا ترجمه کامل است و نشانه افتادگی یا حذف در آن دیده نمی‌شود. با



توجه به قول بیرونی در مقدمه که گفته است ناگزیر بوده مطالب مربوط به صرف و نحو هندی را که در شروح آمده است حذف کند این اشکال مرتفع می‌گردد. برآستی هم این شرح‌ها سرشار

از مباحث صرفی و نحوی است که فایده‌ای در گرداندن آنها به زبان عربی نیست. از اینرو بیرونی از این حشوها در گذشته و فقط به ترجمه مطالب پرداخته است و پرس و پاسخ‌ها در کتاب او کمتر

از اصل هندی آمده است. اینک برای آشنائی بیشتر گزیده‌ای از متن ترجمه عربی بیرونی را می‌آوریم که به نظر من در شناخت شخصیت علمی او حائز اهمیت است:

بالنحو والاشتقاق و سائر مالا ینتفع به الاالمحیط بلغاتهم الفصيحة دون المبتذلة، ولذلك اضطررت في النقل الى خلط النص بذلك التفسير... و اجراء الكلام على ما يشبه السؤال و الجواب و الى اسقاط ما يتعلق بالنحو و اللغة، و هذا عذر قدمته لتفاوت حجم الكتاب في اللغتين عند المقایسة بينهما حتى لا یظن ظان ان ذلك لاخلاق بمعنى يتحقق انه للتفقيح عما يعود و بالا، والله یوفق للخیر عما یعود و بالا، و الله یوفق للخیر

● اسجد لمن ليس فوقه شيء، و امجد من هو مبدا الامور و اليه مصيرها، العالم بكل موجود، ثم اعظم من دونه من الملائكة و الروحانيين بنفس متضرعة و نية خالصة، و استعین بهم علی ما اریدان او جز کلامی فيه، سال الزاهد السائح في الصحارى والغياض باتنجل و قال له: قد نظرت في كتب الاوائل و كلا مهم علی الاشياء الغائبة عن الحس، فوجدتهم فيها يعتمدون الدائل الضعيفة، و لا یقصدون البراهین القائمة مقام العیان، الحالبة ثلج اليقين و المطرقة الى نيل الخلاص من الوثاق، فنهل یمكنك ان تدلني بالدلائل و البراهین علی المطلوب لیكون وقوفی علیه عوناً علی الشك و الارتیاب؟

قال باتانجل: ذلك من الممكن، و ساتكلم علیه بوجيز من الكلام دال قليلة علی كثير من المعانی. فان مطلوبك هو عمل، و له علل، ثم حاصل و نتیجة، فاما العمل فقسم منه كالفعل، و قسم منه كترك الفعل، فاذا حصلت الامر وجدت العلم فی ضمنه، و ذلك انه قبص المثبت عنك نحو الخارجات اليك لثلا تشتغل الا بك، و قمع قوى النفس عن التشبث بغيرك

قال السائل: فاذا قبض الانسان اليه قوى نفسه و

● هم الناس في الدنيا مختلفة، و عمارة العالم باختلافها منتظمة، و عزيمتی بل نفسی بكليتها مقصورة علی الافادة، اذا انقضت عنی لذة الاستفادة، و اری ذلك لی من اعظم السعادة

فمن تحقق الحال لم یلمنی علی ما ازال اكدح فيه و اتحملة من اعباء الاجتهاد، فسی النقل من لغة الهند للانداد والاضداد، و من كان علی خلافه نسبني الى الجهالة و متاعبی الى الشقاوة، ولكل امرئ ما نوى و اضمر، و هو معاند لما عريت عنه معرفته حتى یبلغ الى رتبة ربما قبل عذره و لم یكلف الا ما یسر له. و ما زلت انقل من الهند كتب الحساب و المنجمين الى ان اقع الان الى كتب مما یدخره خواصهم فسی الحكمة، ویتنا فی فیسه و لما قرئت علی حرفاً حرفاً\* فاحظت بما فیها، یجاوز ضمیری فیها اشراك الراغبین فی مطالعتها، فالبحل بالمعالم من اقبح المظالم و المآثم، و لا یخلو سواد علی بیاض من فائدة جديدة تؤدی معرفتها الى اجتلاب خیر ما او اجتناب ضمیر

● هؤلاء قوم لا تخلو اقا ویلمهم فی ثلثتهم عن قضايا التناسخ و بلايا الحلول و الاتحاد و التولد، لاعلی حکم الولادة، و لذلك اذا سمعت اقا ویلمهم یراج منها روائح مركبة من عقائد قدماء اليونانيين، و فرق النصارى، و ائمة الصوفية. و مما لا یخلو احد منهم الاعتقاد بان الانفس فی العالم مربوطة و بعلايقه مشتبكة، لا تخلص منها السی البقاء الدائم الا التي بلغت الغاية القصوى فی الاجتهاد، ثم ان قصرت عنها بقيت فی العالم مترددة فی الموجودات بین خیر و شر الى ان تهذب و تصفو فتخلص

و كتبهم منظومة باوزان، و نصوصها مفسرة بما یعسر نقل کلیه، و علی ما هو علیه، لاشتغال المفسرين

● یعنی دانشمندی هندی - که نام او را باندیت (Bandit) آنرا باز جوید و به ترجمه و گزارش پردازد. (ریتز)



منعها عن الانتشار، كيف يكون حاله؟

قال المجيب: لا يكون على كمال الوثاق و قد قطع العلايق عما بينه وبين ما سواه و ترك التثبث بالخارجيات عنه، و لا يكون مستاهلاً للخلاص لان نفسه مع البدن. ثم بعد كلام بقول السائل: فكيف يمكن قمع النفس و قبض قواها عن الخارجيات؟

قال المجيب: يكون بطريقتين احد هما عملي و هو التعويد، فان الانسان اذا اقبل على قوة من قوى النفس بعينها فثناها عن التمرد مجتهداً، و وكلها الى الاصلح لها مواظباً دائماً، من غير تكرير لذلك الفعل يمكن به ان يتخلل فيما بين زمنين: زمان عقلي يمكن النفس فيه العود الى ما لا ينبغي، و لكن باتصال و دووب يرتفع معه الانفعال و التعويد (؟) فلم يكن بد في آخر الامر من استقرار القوة على تلك العادة

ثم يقول: والطريق الثاني عقلي هو الزهد الفكري الذي هو تأمل العواقب بعين القلب، والنظر في سوء الموجودات الكائنة الفاسدة، و محصول هذا الطريق أن الانسان اذا عرف الشر والرداءة في جميع الاشياء نفر قلبه عن كل المقاصد الدنيوية والاخروية و اخلص ضميره لطلب الخلاص منها ... و اذا انحسرت اطماعه عما في العوالم كلها فقد حصل حينئذ على رتبة تعلو القوى الثلاث الاولى.

قال السائل: فهل الى الخلاص سبيل على غير طريق التعويد والزهد؟

قال المجيب: ينال بالعبادة و هي تتوزع من البدن على معرفة و يقين و اخلاص بالقلب، و على تمجيد و ثناء و تسبيح باللسان.

قال السائل: من هذا المعبود الموفق؟

قال المجيب: هو الله المستغنى بأزليته و وحدانيته عن فعل المسكافة عليه براحة تؤمل و ترتجى أو شدة تخاف و تقصى، والبريء عن الافكار لتعالیه عن الاضداد المكروهة والانداد المحبوبة، و العالم بذاته سرمداً. ثم وصف الهه بأوصاف تشبه بعض صفات الله في دين التوحيد، ولكن الظاهر أن الفرق بين هذا الاله و الانسان عندهم بالزمان فقط لا بالذات. يقول بعد أن وصف الله بأنه متكلم: فان كان متكلماً لاجل علمه فما الفرق بينه و بين الحكيم العالم و سائر العلماء الذين تكلموا لاجل علومهم؟

قال المجيب: الفرق بينهم هو الزمان، لان المذكورين تعلموا و تكلموا بعد أن لم يكونوا عالمين فكلامهم وافادتهم

في زمان، و اذ ليس للامور الالهية بالزمان اتصال فالله سبحانه عالم متكلم في الازل.

هذا كان كتاب باتنجل، والذي دعا الى نقله هو

خفاء ما يعتقده الهند في مذاهبهم على من يحكيها عنهم في الكتب . . . و من لم يعرف الشر لم يجتنبه كما أن من لم يعرف الخير لم يجتلبه، ولذلك قيل: تعلموا السحر ولا تستعملوه. فاما ما في الكتاب من المحاولات فمن جهة أمرين: أحدهما أنه قل ما بحد قوماً يرجعون في الاصول الى النصرارى وهم على الصفة التي اشرنا اليها فاما فرط في التقشف، الا ويذكرون شيئاً مما يستحيل كونه في المعقول، و اترك قوماً يجعلون أمثال ما تقدم كرامات للاولياء و قوماً آخر بازائهم يستعظمونها و يتصورونها مطاعن في معجزات الانبياء صلوات الله عليهم، و أرجع الى النصرارى وهم على الصفة التي اشرنا اليها فاما فرط تقشفهم و تخليهم عن الدنيا فيشهد له النهي عن التعرض لاصحاب الصوامع منهم لاشتغالهم بانفسهم و تعذيبها، حتى ان الرطوبات تفتنى في ابدانهم ولا يبقى بين الجلود و العظام شيء من لحومهم، وربما يموت أحدهم قائماً في العبادة فيبقى مستنداً الى الجدار متوكئاً على العكاز قروناً و أحقاباً بانقطاع مواد الثقل عنه و عدم العفونات، يتعاهد بنفض الغمار و يعلم بالذكران والزبارة في الاوطان حتى تعمل الجبوسة ما كانت عجزت عنه الرطوبة من تفريق اجزائه و ترميم عظامه فيبطل حينئذ. و أما اخبارهم المستحيلة فيستسمع منهم الاعاجيب عند ذكر الابهاء الاسلاف، و عند ذكر المطارنة و البطاركة الاخلاف، المستشهدين بسبب الديانة، و تنمو شعورهم و اظفارهم بحيث تحوج الى القص والقلم وهم موتى، ما يزول معه التعجب من غيرهم. و أما الاخر فهو أن الهند من ذلك أوفر نصيباً و أقل نظراً و تحصيلاً حتى انى لا أشبه كتبهم في الحسابات والنجومية من جهة المعاني و من جهة النظم و الترتيب الا بدر مختلط بغير، و جواهر مع خرف، لا يهتدون الى تمييزها و تحسينها؛ و يزيد في ذلك ما ذهبوا اليه من التمييز عن غيرهم و النهي عن الاختلاط بهم ولولا ذلك لتهدبوا بمعارضات الخصوم و انكارهم ما عندهم، و انما جد لهم مع السمنية الذين فيما بينهم و أولئك أمثالهم لا يفضلون عليهم و ساعمل باذن الله كتاباً في حكاية شرايعهم و الابانة عن عقائدهم والاشارة الى مواضعاتهم و اخبارهم و بعض المعارف في أرضهم و بلادهم؛ يكون عدة لمن رام مداخلتهم و مخاطبتهم ان فسح الله في الاجل و كشف العوانع من الاسقام والعلل.